

«هملت مانند» او نسبت می‌دادند. او دلایلی برای تردید خود داشت. او قول کامل می‌خواست که افسران ارشد از او حمایت خواهند کرد. او همچنین تعهدات محکمی می‌خواست که کودتا با کمک همه‌جانبه آمریکا و توافق‌نامه نفتی حفظ آبروکننده‌ای همراه باشد. در ۱۳۳۸ بعد از ترور نافرجامی که علیه او شد، او کودتای کوچکی راه انداخت، قانون اساسی را بازنگری کرد، امتیازات شاهانه را تقویت نمود و اکثر مخالفان را دستگیر کرد، در پایان تشخیص داد که آمریکایی‌ها از کمک امتناع کردند و انگلستان توافق‌نامه الحاقی خجالت‌آوری را ارائه کرده است. برنامه تراژکس نه فقط «کمک کافی آمریکا» را وعده می‌داد، بلکه تضمین‌های کثیفی از انگلستان گرفت که آنها «سریعا به یک توافق‌نامه نفتی خواهند رسید که ماهیت حسن‌نیت و انصاف داشته باشد.»

در نهایت اینکه شاه تضمین می‌خواست که زاهدی در آینده یک تهدید نباشد. زاهدی نامه بدون تاریخی امضا کرد که بعداً استعفا خواهد داد. با کسب این اطمینان‌ها، شاه نامه خود را در اختیار کودتاچیان گذاشت با یک شرط مهم. او از امضای فرمان سلطنتی برای برکناری مصدق از نخست‌وزیری خودداری کرد. در حالت شکست خوردن کودتا، او نیاز به انکار داشت. ویلبر مجبور شد امضای سلطنتی را جعل کند که به معنای محملی قانونی برای کودتایی بود که در اصل غیرقانونی بود.

کودتا

در ماه‌هایی که به کودتا ختم می‌شد، انگلیس و آمریکا به تشدید آن چیزی پرداختند که ویلبر به عنوان «جنگ اعصاب» و «عملیات تبلیغاتی گسترده با هدف تضعیف هرچه بیشتر دولت مصدق از هر راه ممکن» توصیف می‌کند. آنها سرگرم به تصویر کشیدن دولت مصدق به عنوان «طرفدار کمونیست‌ها» «تهدید به اسلام» «باعث نابسامانی عمومی» «قدرت‌دهنده به سیاستمداران بی‌دین» و «سوق‌دهنده عمدی کشور به سمت نابسامانی اقتصادی» بودند. بنا بر نظر هفته‌نامه تایم، آیزنهاور اعلام کرد تا زمانی که مصدق از حل کردن اختلاف با انگلیس خودداری می‌کند، آمریکا مایل به خرید نفت ایران یا توسعه کمک اقتصادی نیست. سفارت آمریکا آنها را «یک نمونه از مجموعه شوک‌پدازی‌ها» توصیف کرد.

عملیات بی‌ثبات کردن حکومت به فعالیت‌های تبلیغاتی محدود نمی‌شد. تسلیحات فراوانی سریعاً بین قبایل توزیع شد. یک گروه مسلح که از افسران بازنشسته مرتبط با زاهدی و بقایای تشکیل یافته بودند ژنرال محمد افشار طوس، رئیس شهربانی مصدق را نه چندان بی‌سر و صدا ربودند. یک چند روز بعد، بدن شکنجه شده وی را در خارج از تهران رها کردند. این حادثه ضربه بزرگی به دولت بود و اثبات کرد که حتی رئیس شهربانی، آن هم در مرکز شهر تهران از آسیب مصون نیست. آن هشدار واضحی به سایر افسران بود. فضایی از بی‌ثباتی شدید به وجود آمد و شایعاتی منتشر گشت که دیگران نیز در فهرست ربودن قرار دارند. هنگامی که مصدق دیدارهای عمومی را لغو و به رتی و فتح امور کشور در منزل مسکونی خود پرداخت، مطبوعات غربی ادعا کردند که او دچار بدگمانی و احساس برانگیزی شده است. یک یادداشت در وزارت خارجه انگلیس به طرز دو پهلویی اظهار

می‌کرد: «شاید طرح چنین شایعه‌ای کاملاً مطلوب باشد که کمونیست‌ها در حال توطئه علیه جان‌مصدق هستند و سعی دارند مسؤولیت آن را بر عهده انگلستان بیندازند.» در همین راستا، لنگرانی در خانه یک روحانی سرشناس بمب کار گذاشت و سپس جزوه‌هایی به نام حزب توده برای سایر روحانیون ارسال کردند که وعده طلوع قریب‌الوقوع یک دولت «بی‌خدا» جدید در خشان را می‌داد. این اعمال عده‌ای از جمله رهبران آتی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخت.

ویلبر همچنین می‌نویسد که مقالات مناسبی در روزنامه‌های غربی چاپ شده و سپس در روزنامه‌های ایران ترجمه می‌شد. نشریاتی از قبیل نیوزویک سر و صدا راه انداختند که کشور در آستانه افتادن به دامن کمونیست‌ها است. آنها ادعا کردند که حزب توده در جبهه ملی نفوذ کرده است که اعضای اصلی دولت مثل فاطمی، عبدالعلی لطفی و وزیر دادگستری و مهدی آذر وزیر معارف سمپات‌های مخفی کمونیست‌ها هستند؛ که مصدق در حال انجام یک معامله با شوروی‌ها است و اگر این کار را نکند حزب توده آماده برای یک شورش مسلحانه است.

در طول بحران، «خطر کمونیسم» بیشتر یک ابزار شعاری بود تا اینکه یک مسئله واقعی باشد. یعنی آن بخشی از گفتمان جنگ سرد بود. دولت‌های انگلیس و آمریکا معمولاً به همدیگر درباره «سیاست بی‌طرفی» مصدق شکوه می‌کردند. آنها کاملاً خوب می‌دانستند که به اصطلاح «سمپات‌های» کمونیستی، ملی‌گرایان باوفایی هستند (پس از کودتا برخی از آنها به آمریکا پناهنده شدند). آنها همچنین می‌دانستند که حزب توده با اینکه بزرگترین سازمان سیاسی کشور بود، در موقعیت گرفتن قدرت نبود. در اینکه حزب توده ۲۰ هزار عضو و ۱۱۰ هزار هوادار داشت، قابل مقایسه با قبایل مسلح و ارتش ۱۲۰ هزار نفری نبود. مهمتر اینکه، انگلیس و آمریکا اطلاعات داخلی کافی داشتند که حزب توده هیچ برنامه‌ای برای آغاز شورش مسلحانه ندارد. در آغاز بحران زمانی که دولت ترومن تحت تأثیر یک مصالحه احتمالی قرار گرفت، آلن بر خطر کمونیست تأکید کرد و هشدار داد اگر به مصدق کمک نشود حزب توده قدرت را به دست می‌گیرد. وزارت خارجه انگلیس با زیرکی پاسخ داد که توده هیچ خطر واقعی ندارد، اما در شهریور ۱۳۳۲ زمانیکه وزارت خارجه انگلیس به ادعای آیزنهاور واکش مساعد نشان داد که حزب توده در شرف به دست گرفتن قدرت است، آچسن اینک حاضر جوابی کرد که چنین خطری از جانب کمونیست‌ها وجود ندارد. آچسن آنقدر صادق بود که این مسئله را که علم کردن حزب توده ابزاری برای گمراه کردن بوده است، تأیید کند.

برنامه کودتا به طرز جالبی ساده بود. در نیمه یک شب، سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی ۷۰۰ نفره، با برداشتن یک تفنگ بر زهری، شش افسر و دو کامیون سرباز با یک فرود ناگهانی، رئیس ستاد ارتش و وزرای مهم که منزل اکثر آنها در شمال تهران نزدیک پادگان‌های سلطنتی بود را بازداشت می‌کند. پس از آن به محل سکونت مصدق رفته و دستور شاه برای عزل او را تسلیم می‌دارند. اگر مصدق از اطاعت دستور سرپیچی کرد، نصیری او را هم دستگیر می‌کند. در همین اثنا، گروه دیگر از

گارد سلطنتی خطوط تلفن به بازار را قطع کرده و مراکز اصلی ارتباطی و نیز دفتر مرکزی ستاد مشترک را به تصرف درمی‌آورند. در همان زمان، زاهدی یک کاروان از تانک‌ها را به ایستگاه رادیو گسیل می‌دارد و در آنجا فرمان شاه که او را به نخست‌وزیری منصوب کرده است می‌خواند.

انتظار مقاومت اندکی می‌رفت. گاردهای محافظ مصدق سلاح سبک داشتند. این گاردها با اینکه تحت هدایت سرهنگ علی دفتری یک ملی‌گرای وفادار و خواهرزاده مصدق قرار داشتند، اما فرماندهی اصلی آنها بر عهده ژنرال محمد دفتری بود که به رغم ارتباط فامیلی با نخست‌وزیر، مخفیانه با سلطنت‌طلبان همکاری می‌کرد. مهمتر اینکه مک کلور و اخوی به سرعت اکثر فرماندهان تانک‌ها را با خود همراه ساختند، خصوصاً آنهایی که در پادگان‌های بزرگ سلطنت‌آباد در شمال تهران بودند. یک افسر بعدها نوشت که در روزهای منتهی به کودتا، مشاوران نظامی آمریکا و نیز سرهنگ اخوی و فرزنانگان از پادگان‌ها بازدید کردند و به فرماندهان گفته که مصدق تنها مشکل بر سر راه یک مصالحه مناسب نفتی است. طبق برنامه انتظار می‌رفت طرفداران کاشانی در خانه بمانند و به ویژه از آن جهت که آیت‌الله بهبهانی از آیت‌الله العظمی بروجردی یک فتوای جدید علیه کمونیسم گرفته بود.

در رابطه با حزب توده و اعضای باقیمانده جبهه ملی حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم که به خیابان‌ها می‌ریزند، طراحان کودتا بی‌تردید آنها را در هم می‌کوبند. از پنج تیپ مستقر در تهران، چهار تیپ‌های کوهستان اول، کوهستان دوم، زهری اول و زهری دوم تحت هدایت مستقیم سلطنت‌طلبان بودند. فقط یک تیپ تیپ کوهستان سوم تحت فرماندهی یک ملی‌گرا، سرهنگ عزت‌الله ممتاز بود. اما حتی معاون وی در اردوی سلطنت‌طلبان بود. پس از تیر ۱۳۳۱، سر تیپ ریاحی، رئیس ستاد مشترک، این پنج تیپ را تحت فرماندهی ملی‌گرایان قرار داد که اکثر آنها، مثل خودش، طرفدار حزب ایران و قاضی‌الحصول از دانشگاه‌های نظامی فرانسه بودند. اما اکثر یگان‌های زمینی در دست سلطنت‌طلبان تعلیم دیده در آمریکا و انگلیس باقی ماند. سرهنگ اخوی و فرزنانگان به روزولت و نیز شاه اطمینان دادند که اکثر ۴۰ فرمانده نیروی زهری در تهران از کودتا حمایت خواهند کرد. از تیپ کوهستان سوم ممتاز انتظار مقاومت چندانی نمی‌رفت، چون آن یک گروه پیاده نظام بود. در حالت بعید مقاومت تیپ ممتاز، سلطنت‌طلبان می‌توانستند روی پشتیبانی تانک‌هایی حساب کنند که سرهنگ بختیار از کرمانشاه و سرهنگ ولی‌الله قرنی از رشت اعزام می‌داشتند. ویلبر افتخار می‌کرد که سیا «یک سنت» صرف خرید این افسران نکرد.

برای اینکه به کودتا ظاهری از حمایت مردمی داده شود، رشیدیان و برادران بوسکو، اعضای سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران از باشگاه تاج و نیز لوطی‌ها، جاقو کش‌ها و مفت‌خورها از محلات بدنام رادربازار گرد می‌آوردند. این جماعت از همه‌رنگ به سمت ایستگاه رادیو حرکت می‌کردند و در طی مسیر، منزل وزرای دولت و نیز دفاتر سازمان‌های طرفدار مصدق را غارت می‌کنند. در ایستگاه رادیو به دهقانانی ملحق می‌شوند که کامیون‌های ارتشی از زمین‌های

انگلیس

در تیر ۱۳۳۱ تلاش دیگری کرد آنها با تأیید و پشتیبانی آمریکا به شاه و حامیانش در دو مجلس فشار آوردند تا نخست‌وزیری را به احمد قوام بسپارند سیاستمدار با سابقه‌ای که سال‌های مدید مخالف سیاست خارجی مصدق بود